

گذار ابن سینا از تحلیل معناشناختی مشتقات طبیعت به نتایج طبیعت‌شناسانه^۱

سکینه کریمی^۲

محمد سعیدی مهر^۳

چکیده

ابن سینا، در مواردی، از مباحث معناشناختی برای دست یابی به نتایجی در فلسفه طبیعی خود سود برده است. برای نمونه، وی به منظور بازشناسی ویژگی‌های طبیعی، از تحلیل معناشناسانه الفاظی که از «طبیعت» مشتق می‌شوند، استفاده و مشتقات پنج‌گانه‌ای را برای این معنا ذکر کرده است. از تحلیل مضامین فلسفی‌ای که او ذیل هر یک از این مشتقات بیان می‌دارد، این نتیجه حاصل می‌شود که ویژگی‌های طبیعی اشیاء، از ذات آن‌ها برآمده است و بر آن تکیه دارد. مسئله اصلی که در این جا رخ می‌نماید این است که چگونه می‌توان گذار ابن سینا از مباحث معناشناختی به نتایج طبیعت‌شناختی را موجه دانست؟ در پاسخ به این مسئله، تلاش شده است ضمن آشکارسازی پیش‌فرض‌های ابن سینا از طریق تحلیل نسبت مشتق و مبدأ اشتقاق از یک سو و واکاوی مفهوم طبیعت از سویی دیگر، موجه بودن چنین گذاری نشان داده شود.

واژگان کلیدی

طبیعت، شیء طبیعی، مشتق، مبدأ اشتقاق، ذات، ابن سینا

۱- تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۲/۱۱/۲؛ پذیرش مقاله: ۱۳۹۳/۲/۲

۲- دانش‌آموخته کارشناسی ارشد فلسفه اسلامی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات، تهران

karimi_sakineh12@yahoo.com

saeedi@modares.ac.ir

۳- دانشیار گروه فلسفه و حکمت دانشگاه تربیت مدرس؛ نویسنده مسؤل

طرح مسئله

ابن سینا در بخش طبیعیات کتاب الشفاء پس از آن که به واسطه تعریف طبیعت، عاملیت و مباشرت آن برای حرکت و سکون بالذات شیء طبیعی را نتیجه می‌گیرد، در بخشی جداگانه که به مبحث مشتقات طبیعت اختصاص داده است، در پی تبیین فلسفی ویژگی‌های طبیعی است (ابن سینا، ۱۴۰۴ ج، ۱، ص ۳۱-۳۸). در واقع، اگر چه ارسطو آغازگر این مبحث در کتاب سماع طبیعی است (ارسطو، ۱۳۸۵، ص ۵۸، ۱۹۲)، اما مطالب ابن سینا در این بخش مانند بخشی که به تعریف طبیعت پرداخته، چنان شرح و بسط یافته است که نمی‌توان آن را تنها شرحی بر آن بخش از آثار ارسطو دانست؛ به خصوص آن که ابن سینا برخلاف ارسطو که درباره چیستی طبیعت در تردید بوده - گاه آن را صورت و گاه آن را ماده دانسته است^۱ - به صراحت طبیعت را همان «صورت» در نظر آورده و از این رابطه در بیان ساختار انواع طبیعی بهره برده است (همان، ص ۳۴).

در حقیقت، ابن سینا در بخش مذکور با این مسئله مواجه بوده است که آیا ویژگی‌های طبیعی شیء، از طبیعت شیء برآمده است یا عامل دیگری در پیدایش آن مؤثر است؟ به ویژه آن که در زبان عرف، با کاربردهای رایجی مواجه بود که در نگاه بدوی نمی‌توانست مؤید قیام ویژگی‌های طبیعی بر طبیعت شیء باشد و به نوعی پای واسطه میان این دو را به میان می‌کشید.

ابن سینا با سنجش رابطه طبیعت و مشتقاتش یعنی طبیعی بودن، دارای طبیعت بودن، بر سبیل طبیعت بودن، در مسیر طبع قرار داشتن، در مجرای طبیعت بودن با رابطه «مشتق» و «مبدأ اشتقاق» چنین نتیجه می‌گیرد که مشتقات طبیعت، به اعتباری، قائم به طبیعت است؛ در نتیجه، این اصل درباره ویژگی‌های طبیعی صادق است که آن‌ها از طبیعت شیء برآمده‌اند و منسوب به شیء طبیعی هستند. او با این تحلیل تلاش می‌کند میان معانی لفظی این واژگان و مضامین مهم فلسفی که اغلب آن‌ها مربوط به «طبیعت‌شناسی» نظام فلسفی خویش است، ارتباط برقرار کند و اصول طبیعت‌شناسی خود را درباره ویژگی‌های طبیعی بر این اساس بنا نهد. مهم‌ترین مضامین فلسفی که وی درباره ویژگی‌های طبیعی بیان می‌دارد، به شرح زیر است:

۱- ارسطو در کتاب سماع طبیعی، درباره رابطه طبیعت و صورت بیان داشته است: «صورت و طبیعت به دو معنا به کار می‌رود؛ زیرا عدم نیز به یک معنا صورت است» (ارسطو، ۱۳۸۵، سماع طبیعی، ۱۹۲ب، ص ۶۱). این در حالی است که در فقره‌ای دیگر از عبارت کتاب سماع طبیعی می‌گوید: «طبیعت دارای دو معنا است: یکی ماده و دیگری صورت و چون صورت غایت است و چون هر چیز دیگر برای غایت است، پس صورت باید علت به معنی "آن چه شیء برای آن است" باشد» (ارسطو، ۱۳۸۵، سماع طبیعی، ۱۹۹ب، ص ۸۷). بدین ترتیب، ارسطو گاهی طبیعت را در دو معنا به کار می‌برد و گاهی آن را همان صورت می‌داند.

۱- هر یک از ویژگی‌های طبیعی، خواه بسیط باشند، خواه مرکب، منسوب به طبیعت‌اند؛ به این معنی که «طبیعی»‌اند.

۲- هر شیئی که دارای ویژگی‌های طبیعی است، «دارای طبیعت» است.

۳- هر شیئی که واجد ویژگی‌های طبیعی است، استحقاق ذاتی دارد، در دو مرتبه وجودی (مرتبه شخصیه و مرتبه نوعیه) محقق باشد و این مقصود با «در مسیر طبع بودن» نائل می‌آید.

۴- اشیا طبیعی به دو مرتبه وجودی «بر سبیل طبیعت» محقق شده‌اند؛ مرتبه شخصیه و مرتبه نوعیه.

۵- مبدأ هر دو مرتبه وجودی در اشیا، خود جسم است، به طوری که وجود رویدادهای اقلی «در مجرای طبیعت» قابل تبیین است (ابن‌سینا، ۱۴۰۴ ج، ۱، ص ۳۸۳).

همان‌طور که در تشریح این مطالب خواهد آمد، وی دستاورد خود را از پژوهش متافیزیکی درباره ویژگی‌های طبیعی، در ذیل تفسیر از مشتقات مذکور گنجانده است. به طوری که می‌توان گفت کانون توجه ابن‌سینا در پژوهش درباره طبیعت و مشتقات آن رابطه خاصی است که میان شیء طبیعی (ذات) و ویژگی‌های طبیعی برقرار است. از این‌رو، مسئله اصلی در این پژوهش آن است که ابن‌سینا چگونه رابطه میان اشیاء طبیعی و ویژگی‌های طبیعی را تبیین می‌کند؟

پاسخ ابن‌سینا به این مسئله پیش‌فرض‌های منطقی و فلسفی را در خود نهفته دارد، که ابن‌سینا به‌وضوح به آن‌ها نپرداخته است. از این‌رو، در نگاه نخست، موجه بودن استدلال وی را در این زمینه با دشواری‌هایی روبه‌رو کرده است. در این مقاله تلاش می‌شود ضمن آشکارسازی این پیش‌فرض‌ها، موجه بودن استدلال وی نشان داده شود.

یکی از پیش‌فرض‌های استدلال ابن‌سینا بر اساس نسبت اشتقاق شکل گرفته است. اکنون، به‌طور اجمالی، به بررسی این نسبت پرداخته می‌شود.

پروژه گام دوم انسانی و مطالعات فرهنگی

مشتق از نظر ابن‌سینا

بحث از مشتق و مبدأ اشتقاق علاوه بر آن که در زبان‌شناسی^۲ به‌کار می‌رود، در فلسفه نیز به‌کار گرفته شده است (Tahiri, 2008, P.329-361). آنچه در زبان‌شناسی مورد نظر است، تنها اشتقاق

۱- «ذات» در این مبحث به معنای مطلق «شیئیت» است و معانی اخص از آن اراده نمی‌شود.

۲- زبان‌شناسی علمی است که به مطالعه علمی زبان می‌پردازد (Lyons, 1995, P.1&37) و از جهات گوناگون دارای زیر رشته‌های متعدد است. از زیر رشته‌هایی که به منابع زبان پرداخته است، آواشناسی، واج‌شناسی، تک‌واژشناسی، نحو‌شناسی و معناشناسی است (Yale, 1991, P.1_8 & 81).

واژگان از واژه‌ای خاص است. ابن‌سینا ضمن آن که به رابطه لفظ و معنا توجه دارد، خود را در قید تصریف و شکل واژگان محدود نکرده و از چنین مبحثی در براهین خود سود جسته است.^۱ او در معنایابی مشتق، دامنه این مبحث را گسترده‌تر کرده، برخی معانی را نیز از مشتقات شمرده است که از نظر لغوی مشتق به شمار نمی‌رود. در اطلاق «مشتق» در زبان‌شناسی و فلسفه، مشترکات و مفترقاتی در شکل‌بندی کلمات وجود دارد که توجه به آن‌ها لازم است (ابن‌سینا، ۱۴۰۴، ص ۱۷۹ و ۲۰۰ و ۱۸۵؛ همو، ۱۴۰۴، ص ۳۴۴؛ همو، ۱۴۰۰، ص ۱۰۱). از جمله نقاط مشترک می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

- ۱- مشتق و مبدأ اشتقاق مشاکلت در معنا دارند؛ مانند «ناطق» و «ناطق».
- ۲- مشتق و مبدأ اشتقاق دارای مشابهت در لفظ هستند؛ مانند «فصاحت» و «فصیح».
- ۳- مشتق برپایه ایجاد تغییرات واژگانی خاص در مبدأ اشتقاق حاصل می‌شود؛ مانند: «عالم» و «علم».

۴- ضوابطی خاص میان شکل‌بندی منسوب و مشتق وجود دارد که این اسامی را از یک‌دیگر متمایز می‌کند؛ مانند «هندی» و «مهند».

نقاط افتراقی نیز در شکل‌بندی مشتقات در زبان‌شناسی و فلسفه وجود دارد که برخی از آن‌ها به شرح زیر است:

- ۵- برخی واژگان در زبان‌شناسی مشتق به شمار می‌آیند که در فلسفه با این عنوان درباره آن‌ها بحث نمی‌شود؛ مانند اسم مصدر و مصادیر.
 - ۶- برخی واژگان در فلسفه مشتق به شمار می‌روند که در زبان‌شناسی مشتق به شمار نمی‌آیند. مانند مشتقاتی که حاصل تغییرات غیر مرسوم هستند که در برخی واژگان به وجود می‌آید؛ مانند «ما فیه العداله» و «عداله».
- در واقع، اگرچه سرآغاز بحث «مشتق» ریشه در مباحث زبان‌شناسی دارد، ولی باید به این نکته توجه کرد که مبادی و غایت و روش هر یک از علوم زبان‌شناسی و فلسفه، موجب پیدایش مباحثی مختص به آن علم، در این زمینه شده است. همان‌طور که در زبان‌شناسی مسئله مشتق با چگونگی

۱- تتبع در آثار ابن‌سینا نشان می‌دهد که وی با رابطه مشتق و مبدأ اشتقاق آشنا بوده و آن را در برخی براهین به‌کار گرفته است (ابن‌سینا، ۱۴۰۴، المدخل، ص ۱۸۵؛ همو، ۱۴۰۴، ب، ص ۳۴۴؛ همو، ۱۴۰۰، ص ۱۰۱؛ همو، ۱۴۰۴، المقولات، ص ۲۰). در حالی که، برخی سرآغاز موضوع بساطت و ترکیب مشتقات را به قطب‌الدین رازی نسبت داده‌اند. محقق داماد در این باره می‌گوید: «نخستین کسی که این مسئله را مطرح کرده قطب‌الدین رازی در شرح «مطالع الانوار» است...» (محقق داماد، ۱۳۷۸، ص ۲۰). برخی دیگر بر این باورند که میر سید شریف در حاشیه مطالع برای نخستین بار به این مطلب پرداخته است: «در میان فلاسفه...امثال بوعلی - در اینباره بحثی نکرده‌اند... این قضیه اصلاً از میر سید شریف (در حاشیه مطالع) شروع شده است» (مطهری، ۱۳۸۱، ج ۹، ص ۴۶۷-۴۷۹).

«تصریف» واژگان پیوند دارد، در مباحث فلسفی، این مسئله با مسائل متافیزیکی گره خورده است و به مسئله چگونگی «ارتباط مشتقات با مبادی اشتقاقشان» ارجاع داده می‌شود.

شایان ذکر است که پیش از این، مبحث مشتق، در سنت علوم اسلامی نزد اصولی‌ها، شرح و بسط داده شده است (آخوند خراسانی، ۱۳۸۴، ص ۵۶-۶۱؛ مظفر، ۱۳۷۷، ص ۵۸-۶۱)؛ ولی تا آن‌جا که به این بحث مربوط می‌شود، علم اصول نیز هرچند با فلسفه قرابت بسیاری دارد، اما هم‌چنان، در مبادی تصویری و تصدیقی خویش با آن تمایزاتی دارد. پرداختن به وجوه تفارق و تشابه علم اصول و فلسفه در این مبحث، مجال دیگری می‌طلبد.^۱ بنابراین، در ادامه، این مبحث تنها با رویکرد فلسفی دنبال می‌شود و هرگاه پای مباحث زبان‌شناسی در این بین مطرح شود، به‌طور استطرادادی است. با اتخاذ این منظر، پرسشی که این‌جا شکل می‌گیرد، آن است که مشتقاتی که در فلسفه طرح می‌شود - که پیشنهاد می‌شود آن را «مشتقات فلسفی» بنامیم - دارای چه خصوصیتی است؟

ابن‌سینا در فصل دوم از مقاله اول از فن دوم کتاب *الشفاء*، تحت عنوان «الألفاظ المتفقّه والمتواطئه و المتباینه و المشتقه و ما یجری مجراها»، الفاظ را بر اساس حکایت‌گری آن‌ها دسته‌بندی می‌کند (ابن‌سینا، ۱۴۰۴، ص ۹). او در همین فصل، اقسام الفاظ متباین را بر می‌شمارد. به نظر ابن‌سینا گاهی تباین میان دو لفظ به گونه‌ای است که هر یک از این دو لفظ بر موضوعات متفاوت حمل می‌شود؛ مانند تباین میان دو لفظ «سنگ» و «اسب» که هر یک بر موضوعی خاص حمل می‌شود و گاهی تباین میان الفاظ به گونه‌ای است که اگر چه از شیء واحد حکایت می‌کنند، اما حکایت‌گری آن‌ها به سبب اعتبارات متفاوت است. این نوع تباین دارای اشکال زیر است:

۱- گاهی یکی از دو لفظ بر موضوعی دلالت می‌کند و لفظ دیگر بر وصفی از همان موضوع دلالت دارد؛ مانند هنگامی که گفته می‌شود «شمشیر» و «برنده». شمشیر دلالت بر آلت (اسم ذات) دارد و برندگی دلالت بر وصفی از شمشیر دارد که خصوصیت آن را می‌نمایاند. از نظر ابن‌سینا این دو

۱- لازم به توضیح است که وابستگی خاصی میان علوم و زبان‌شناسی وجود دارد. آنچه موجب این امر است، پیوستگی لفظ و معنا است. معانی و مفاهیم ذهنی که در جریان اندیشه در علوم مختلف مورد بررسی قرار می‌گیرند، به‌نحو عریان و بدون واسطه قابل انتقال به غیر نیستند، بلکه ما ناگزیریم از نطق ظاهری (زبان) که نظام منسجمی از الفاظ حامل معانی است، برای این منظور بهره ببریم. از این‌رو در این پژوهش به تمایز میان زبان‌شناسی و فلسفه در مبحث «مشتق و مبدأ اشتقاق» پرداختیم. در حالی که از آن‌جا که چنین وابستگی‌ای میان فلسفه و علم اصول مشاهده نمی‌شود، پرداختن به آن‌را به مجال دیگر وانهادیم.

لفظ اگرچه بر موضوع واحدی دلالت دارند، در عین حال، هر یک به اعتباری از آن حکایت می‌کنند.
 ۲- گاهی نیز هر یک از الفاظ از وصفی خاص از همان موضوع واحد حکایت می‌کنند؛ مانند دو لفظ «برنده» و «هندی بودن». لفظ برنده بر خصوصیت برندگی شمشیر دلالت دارد و هندی بودن بیانگر خصوصیت دیگری برای شمشیر است.

۳- در مواردی یکی از دو لفظ بر وصفی از موضوع دلالت دارد و لفظ دیگر وصف آن وصف است؛ مانند دو لفظ «ناطق» و «فصیح». ناطق خود وصفی از اوصاف انسان را بیان می‌کند و فصیح چگونگی نطق را بازگو می‌کند.

در هر یک از موارد سه‌گانه بالا، هر دو لفظ از موضوعی واحد حکایت می‌کند، اگر چه حکایت‌گری آن دو به اعتبارات گوناگون است (ابن‌سینا، ۱۴۰۴، ص ۱۶).

از ادامه سخن ابن‌سینا به خوبی پیداست که وی مشتقات و منسوبات را نیز از متباینات می‌داند. این دسته از اسامی متباین از آن جهت که اسم و معنای آن‌ها واحد نیست، متباین به حساب می‌آید و از آن جهت که میان اسم (مشتق) و معنای آن‌ها نوعی تشابه وجود دارد که شایسته نیست آن‌ها را اسم و معنایی واحد بدانیم، مشتق هستند (همان‌جا). در واقع، به نظر ابن‌سینا لازم نیست الفاظ متباین از همه جهات تباین داشته باشند. به عبارت دیگر، تباین الفاظ مستلزم آن نیست که میان الفاظ و معنای آن‌ها هیچ گونه مشارکتی در لفظ و معنا وجود نداشته باشد. از این‌رو، مشتقات و منسوبات نیز از جمله الفاظ متباین هستند (همان‌جا). علاوه بر این، با تأمل در این بخش از عبارت ابن‌سینا نکات زیر نیز به دست می‌آید:

۱- ابن‌سینا در فصل مذکور درصدد است میان الفاظ متباینی که «مختلف الموضوع» هستند و الفظی که «متفق الموضوع» هستند، تمایز قائل شود.

۲- وی پس از آن که الفاظ دسته نخست را بیان کرد، به تشریح اقسام دسته دوم می‌پردازد. این دسته در دو امر اشتراک دارند: «اتفاق در موضوع» و «تباین در لفظ».

۳- وجه تقسیم در اقسام متباین «اختلاف یا اتفاق در موضوع» است. بنابراین اقسام مشتق نیز در زمره یکی از این دو دسته جای می‌گیرد.

۴- روش ابن‌سینا در این مبحث به گونه‌ای است که هر یک از اقسام را بیان می‌کند و در تبیین آن‌ها نمونه یا نمونه‌هایی را می‌آورد. قاعداً اقسام مشتق و منسوب نیز در دسته‌ای قرار دارند که اتفاق در موضوع دارند. در غیر این صورت لازم بود ابن‌سینا به صورت جداگانه، درباره مشتقات و منسوبات نیز در اختلاف و اتفاق موضوع، اعلام موضع می‌نمود.

۵- در تقسیم الفاظ متباین متفق الموضوع، اقسام نسبت‌هایی که میان اسم و نسبت برقرار است،

مورد بررسی قرار گرفته است. این نسبت‌ها یا وصفی از موضوع را بیان می‌کنند یا بیان‌گر نسبتی از موضوع خود هستند (که در این صورت منسوب به شمار می‌روند) یا به تعبیر ابن‌سینا «نسبهٔ ما» (ارتباط معنایی) با موضوع خود برقرار می‌کنند که به آن «مشتق» گفته می‌شود. به نظر می‌رسد، در فکر ابن‌سینا این قسم از اقسام «مختلف الاعتبار» هستند^۱ (ابن‌سینا، ۱۴۰۴، ص ۱۶).

ابن‌سینا در فقره‌ای از عبارات فصل یادشده، ضمن ترسیم رابطه مشتق و مبدأ آن، با ذکر چند نمونه از مشتقاتی که با مبدأ خود ارتباط معنایی دارند، ذهن ما را با این مطلب آشنا می‌کند: «میان اسم مشتق و معنایی [که در مبدأ اشتقاق هست] نسبتی برقرار است؛ خواه این نسبت این‌گونه باشد که آن معنا «در» اسم مشتق وجود داشته باشد؛ مانند «فصاحت» [که در فصیح است] یا معنای «دارای» ملحوظ شود؛ مانند «مال» [که «متمول» دارای آن است] و خواه موضوع عمل و کار آن باشد؛ مانند «حدید» (آهن) [که موضوع کار «حداد» (آهنگر)] است» (همان، ص ۱۶-۱۷).

همان‌طور که مشاهده می‌شود مشتقات با الحاق تغییرات در واژگانی به دست می‌آیند که نسبت خاصی را با آن واژگان دارند. این نسبت می‌تواند اشکال گوناگون داشته باشد که ابن‌سینا در اینجا به سه گونه از آن اشاره کرده است: نسبت نخست، نسبت ظرفیت است (که مشتق ظرف برای معنای مبدأ اشتقاق باشد) مانند فصاحت که کیفیتی است که در (شخص) فصیح وجود دارد؛ نسبت دوم، نسبت مالکیت است (که مشتق مالک معنای مبدأ اشتقاق است) مانند متمول و ثروتمند که مالک مال است؛ نسبت سوم آن است که مبدأ اشتقاق، موضوع عمل و کار باشد؛ مانند حدید که ابزار و موضوع کار حداد (آهنگر) است.

با این وصف، مشتقات فلسفی دارای ویژگی‌های زیر هستند:

- ۱- اسم یا معنای مأخوذ از آن اسم و مشتقی که برگرفته از آن است، «متفق الموضوع» هستند؛ یعنی نسبه مایی بین آن‌ها برقرار است.
- ۲- اختلاف اسم یا معنای مأخوذ از آن اسم با مشتقی که برگرفته از آن است، به اعتباری است که برای آن‌ها در نظر گرفته می‌شود.
- ۳- میان آن‌ها نوعی مشارکت در معنا وجود دارد.
- ۴- میان این‌گونه مشتقات نوعی مشاکلت در لفظ وجود دارد که آن‌ها را از سایر اسامی و معانی متمایز می‌کند.

در واقع، در مواردی که با لفظی مشتق سر و کار داریم، پای دو لفظ در میان است که از نظر معنایی

۱- «و المشتق له الاسم هو الذی لما کانت له نسبهٔ ما...»

با هم نسبتی دارند و از نظر لفظی نیز یکی از آن دو (مشتق) با الحاق تغییرات صرفی در دیگری (مبدأ اشتقاق) حاصل شده است (ابن سینا، ۱۴۰۴، ص ۱۷).

اکنون این پرسش شکل می‌گیرد که وجه تمایز مشتق و مبدأ اشتقاق کدام است؟ در پاسخ به این مسئله، پیش از این، مسئله‌ای در فلسفه با عنوان «فرق مشتق و مبدأ اشتقاق به دو اعتبار «لا بشرط» و «بشرط لا» است»، مطرح شده است. از این رهگذر می‌توان به تبیین تمایز میان مشتق و مبدأ اشتقاق دست یافت.

اعتبار لا بشرط و بشرط لا در باب مشتق

به‌طور کلی، ذهن قادر است دو مفهوم ملابس یک‌دیگر را به دو اعتبار تصور کند؛ به یک اعتبار آن‌ها را مستقل (لا بشرط) از یک‌دیگر و به اعتبار دیگر در ارتباط (بشرط لا) با هم تصور کند. از این روست که دو مفهوم مانند «مشتق» و «مبدأ اشتقاق» که ملابس یک‌دیگرند، در یک اعتبار، واحد و در اعتبار دیگر، کثیرند؛ مثلاً ذهن قادر است «سفیدی» را مستقل از جسم «سفید» تصور کند؛ در این اعتبار (اعتبار لا بشرطی)، «سفیدی» دیگر «جسم سفید» نیست. در صورتی که در مرتبه دیگر و در اعتبار بشرط لایی، «سفیدی» خصوصیتی از خصوصیات «جسم سفید» است و نمی‌تواند مستقل از آن موجود باشد، «سفیدی»، «سفید» است، «جسم» هم «سفید» است. در این مرتبه، «سفیدی» و «سفید» و «جسم» با یک‌دیگر متحدند. شهید مطهری، کشف این‌گونه اعتبارات را به ابن‌سینا نسبت داده، بر این باور است که هر گاه مفهوم یا موضوعی بشرط لا اعتبار شود، به آن اعتبار هیچ چیزی نمی‌تواند با او متحد باشد و قابل حمل هم نیست؛ از این رو، گزاره «جسم سفیدی است»، نادرست است. اما هر گاه «سفیدی» به صورت «سفید» اعتبار شود یعنی به صورت وسیع و گسترده در نظر گرفته شود، خواه به صورت مستقل اعتبار شود، خواه متحد با دیگری؛ قابلیت حمل دارد و می‌توان آن را هم بر خودش و هم بر متحدش حمل کرد. پس، از این جهت است که مشتق [مانند «سفید»] قابل حمل بر ذات است و می‌تواند متحد با ذات باشد^۱ (مطهری، ۱۳۸۱، ج ۹، ص ۴۸۰-۴۸۱).

نتیجه آن که هنگامی که از «متفق الموضوع» بودن مشتقات و مبادی اشتقاقشان سخن به میان

۱- شایان ذکر است که یکی از مسائل مبحث اشتقاق، «بساطت و ترکیب مشتق» است. ولی از مجموعه مباحث مورد پژوهش، این نتیجه چنین حاصل آمد که مقصود ابن‌سینا در مباحث مطرح شده در این تحقیق، پاسخ‌گویی به چنین مسئله‌ای نیست. از این رو، آنچه در این پژوهش از مطالب استدلال‌گونه ابن‌سینا بر آن تأکید می‌شود، آن است که مشتقات قائم بر مبدأ اشتقاق خود هستند (ابن‌سینا، ۱۴۰۴، ص ۹-۱۷).

می‌آید، به اعتبار «بشرط لا»یی آن‌ها است و همان‌طور که بهمنیار نیز استدلال کرده است، مشتق و مبدأ اشتقاق بدین اعتبار، بر امر واحدی دلالت دارند و مبدأ اشتقاق، در خارج، قائم به ذات خود است. درباره این نتیجه نیز می‌توان گفت دلالت بر امور واحد، ثمره اعتبار بشرط لایی مشتق است (بهمنیار، ۱۳۷۵، ص ۲۶-۲۵).

با توجه به آنچه گذشت، معلوم می‌شود در اندیشه ابن‌سینا نسبت مشتق و مبدأ اشتقاق، به اعتباری، نسبت یک ویژگی و موضوعی است که آن ویژگی قائم به آن است. ابن‌سینا مفهوم «طبیعت» را به مثابه مبدأ اشتقاق در نظر آورده، از زبان عرف مشتقاتی برای آن ذکر می‌کند. سپس با استناد به نسبت اشتقاق، پای مباحث وجودشناختی را درباره ویژگی‌های طبیعی به میان می‌کشد. در ادامه، تلاش می‌شود، ضمن آشکارسازی مفهوم طبیعت از منظر ابن‌سینا استدلال وی در گذار از مباحث معناشناختی ویژگی‌های طبیعی به وجودشناختی آنها تبیین گردد.

طبیعت، مبدأ اشتقاق

ابن‌سینا در عبارتی شبیه به عبارت ارسطو (ارسطو، ۱۳۸۵، ۱۹۳۸، ص ۵۷)، «طبیعت» را چنین تعریف می‌کند: «مبدأ اول حرکت و سکون شیئی است که [این مبدأ] به صورت بالذات نه بالعرض، در آن شیء است» (ابن‌سینا، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۳۱).

با تحلیل این تعریف آشکار می‌شود، تعریف ابن‌سینا از «طبیعت» بر چهار رکن استوار است (همو، ۱۹۸۰، ص ۱۸؛ همو، ۱۹۸۹، ص ۲۴۷؛ رازی، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۷۷؛ طوسی، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۱۹۲). این چهار رکن عبارت است از: ۱- عاملیت طبیعت (مبدئیت طبیعت برای حرکت و سکون)؛ ۲- مباشرت طبیعت؛ ۳- شیء طبیعی؛ ۴- بالذات بودن تحریک در قیاس با محرک و متحرک. متناظر با هر رکن و در تحلیل آن‌چه ابن‌سینا ذیل ارکان طبیعت بدان پرداخته، اصلی از طبیعت‌شناسی ابن‌سینا به‌دست می‌آید که نقش بنیادینی در طبیعیات وی ایفا می‌کند. این اصول عبارت است از:

۱- عاملیت قوه طبیعت: طبق این اصل، طبیعت، علت تحریک و تسکین و تعدیل در اشیا است. این اصل بر قوه عاملیت طبیعت استوار است. طبق این اصل، عاملیت قوه طبیعت، اعم از معنای فاعلیت آن است. دلیل این امر هم آن است که عواملی که سبب حالت تسکین در اشیا می‌شود، لزوماً نقش فاعلیت یا کنندگی کار ندارند.

۲- مباشرت قوه طبیعت: برپایه این اصل، طبیعت بالذات محرک اشیا است. به این معنا طبیعت علتی پیش از خود نداشته، به‌خودی خود، عامل تحریک و تسکین و تعدیل در اشیا است.

۳- شیء طبیعی و استحقاق ذاتی آن برای ویژگی‌های طبیعی: بر اساس این اصل، اولاً- شیء

طبیعی واجد ویژگی‌های طبیعی است و این ویژگی‌ها برای اشیاء، ضروری است؛ ثانیاً شیء طبیعی، شیئی است که استحقاق ذاتی آن را دارد که واجد چنین ویژگی‌هایی باشد.

۴- بالذات بودن تأثیر قوه طبیعت (از جهت محرک و متحرک): طبق این اصل، بالذات بودن تحریک در محرک، بدین معناست که طبیعت بدون واسطه بر اشیا تأثیر می‌گذارد. هم‌چنین، طبق این اصل، بالذات بودن تحریک در متحرک نیز حاکی از آن است که متحرک از جهت ذات خود پذیرای تحریک است و این امر با وجود واسطه امکان ندارد. در مقابل بالذات بودن طبیعت، بالعرض بودن آن مطرح شده‌است که از نظر ابن‌سینا طبیعت در محرک و متحرک نمی‌تواند بالعرض عمل کند (سعیدی مهر و کریمی، ۱۳۹۲، ص ۴۷-۷۱).

شایان ذکر است، ابن‌سینا در بخش الهیات کتاب الشفا تبیین وجودشناسانه‌ای از «شیء طبیعی» ارائه می‌دهد که با مبانی متافیزیکی وی درباره «ذات» سازگار است. به نظر او شیء طبیعی، طبیعت به شرط شیء است که در خارج موجود است. توجه به این نکته مهم است که از منظر او، طبیعت (ذات) اشیا به اعتبار اشیا طبیعی بازشناخته می‌شود^۱. ضمناً وی در تأیید اسناد ویژگی‌های طبیعی به ذات اشیا در بخش طبیعیات کتاب الاشارات و التنبیهاست دست به اقامه استدلالی متافیزیکی می‌زند که براساس استدلال مذکور، علت ویژگی‌های طبیعی نمی‌تواند اتفاق یا هر عامل خارجی دیگر باشد. بلکه ناگزیر، علت ویژگی‌های طبیعی، طبیعت یا همان ذات اشیا است. از این‌رو، ویژگی‌های طبیعی که ابن‌سینا ذیل مشتقات طبیعت به بررسی احکام و آثار آنها می‌پردازد، برای اشیاء، ویژگی‌های ضروری به شمار می‌آید (ابن‌سینا، ۱۳۷۵، ص ۷۲-۷۵؛ طوسی، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۱۹۹-۲۰۰). نکته قابل تأمل آن است که در این لحاظ ویژگی‌های طبیعی بشرط لای از طبیعت مورد بررسی قرار گرفته است. حال، این ویژگی‌ها لا بشرط از طبیعت مورد بررسی قرار می‌گیرند تا تصویر روشن‌تری از آنها دریاپیم.

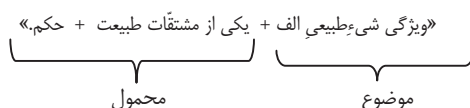
شیء طبیعی، طبیعت شیء

گزاره‌هایی که در آنها یکی از مشتقات طبیعت به کار رفته است به دو شکل بیان می‌شود:
شکل نخست: در شکل نخست از این گزاره‌ها، محمول یکی از مشتقات طبیعت است. می‌توان

۱- شایان ذکر است، ابن‌سینا طبیعت را در مباحث طبیعت‌شناسی بدیل ذات قرار داده است و «مأخوذاً بذاته» را در برابر «مأخوذاً بعوارضه» قرار داده، اولی را «طبیعت» و دومی را «و هو الشیء الطبیعی» نامیده است. بخشی از عبارت ابن‌سینا در این زمینه این‌چنین است: «... فالحيوان مأخوذاً بعوارضه هو الشیء الطبیعی، و المأخوذ بذاته هو الطبیعة التي يقال إن وجودها أقدم من الوجود الطبیعی بقدم البسيط علی المركب، ...» (ابن‌سینا، ۱۴۰۴، ب، ص ۲۰۴-۲۰۵). نیز برای اطلاع بیشتر بنگرید به: (کریمی، ۱۳۹۲، ص ۳۲۵-۳۴۶).

آن‌ها را به شکل کلی زیر بیان کرد:

شکل نخست:



مانند

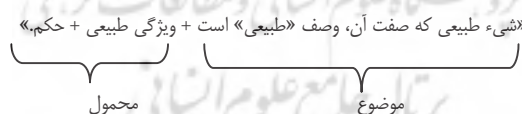
۱- «پنج انگشتی بودن انسان طبیعی است» (ابن‌سینا، ۱۴۰۴ ج، ۱، ص ۴۰).

۲- «بزرگ‌سر بودن، طبق طبیعت شخصیه نیست» (همان، ص ۲۸).

در این شکل کلی، موضوع (شیء طبیعی الف) می‌تواند هر یک از اشیاء عالم باشد. محمول نیز، طبیعی بودن (یا هر یک از مشتقات طبیعت) است و این نسبت می‌تواند بین تمام اشیاء عالم که منسوب به رفتارهای طبیعی هستند، برقرار شود. یادآوری این نکته مناسب است که اگرچه همه مشتقات طبیعت می‌توانند محمول این قضایا واقع شوند، ولی صدق مفهومی برخی از آن‌ها مستلزم در نظر گرفتن ملاحظات زبان‌شناختی است که در ادامه، ضمن تحلیل مفهومی مشتقات، این ملاحظات بیان می‌شود.

شکل دوم: شکل دوم گزاره‌هایی هستند که در آثار ابن‌سینا، نمونه‌های فراوانی از آن‌ها را می‌توان یافت. در این شکل از گزاره‌ها، موضوع، شیء طبیعی است که موصوف یکی از مشتقات طبیعت قرار گرفته است. محمول نیز یکی از ویژگی‌های همان شیء است. صورت کلی این گزاره‌ها را می‌توان به شکل زیر تقریر کرد:

شکل دوم:



مانند

۱- «آب طبیعی بارد است» (ابن‌سینا، ۱۴۰۴ ج، ۱، ص ۲۵۰).

۲- «آتش طبیعی حار است» (همان، ج ۲، ص ۵۳ و ۱۷۹).

همان‌طور که ملاحظه می‌شود، در این گزاره‌ها، موضوع، یعنی شیء طبیعی، شیئی است که واجد ویژگی‌های طبیعی است. به همین دلیل، این دو گزاره را می‌توان به شکل نخست بازگرداند. گزاره‌های (۵) و (۶) به ترتیب، برگردان گزاره‌های (۳) و (۴) به شکل نخست‌اند:

۱- «برودتِ آبِ طبیعی است».

۲- «حرارتِ آتشِ طبیعی است».

با این وصف، همان‌طور که پیش از این نیز از تحلیل نسبت اشتقاق به‌دست آمد، بین ویژگی‌های طبیعی و طبیعت‌شیء واسطه‌ای وجود ندارد و در ترکیبات وصفی که در برخی گزاره‌ها به‌کار می‌رود، مانند «طبیعتِ آبِ برودت است» و «طبیعتِ آتشِ حرارت است» طبیعت و شیئی که طبیعی است، دو وجود منحاژ و مستقل ندارند؛ بلکه یکی قائم به دیگری است. در غیر این صورت، قضایا اعتبار خود را از دست می‌دهند. در حقیقت، محمول در این نوع گزاره‌ها، یک ویژگی طبیعی است که شیء طبیعی اشتقاق آن را یافته که واجد آن باشد و وقتی از ویژگی‌های طبیعی سخن می‌گوییم، باز هم ویژگی به طبیعت منسوب شده است. بنابراین مفارقت این ویژگی‌ها از طبیعت شیء، قابل پذیرش نیست. به‌طور کلی، گزاره‌ها در شکل نخست و شکل دوم قابل تبدیل به یک‌دیگرند؛ زیرا هر یک از گزاره‌های شکل نخست و شکل دوم بیانگر رابطه شیء با یک ویژگی طبیعی است. همان‌طور که اشیا به تسخیر، تحت فرمان نیروی «قوه طبیعت» درون خویش هستند، ویژگی‌های طبیعی نیز، از اشیا انفکاک‌ناپذیرند (ابن‌سینا، ۱۳۷۹، ص ۶۱۹). از همین‌رو، رابطه اشیا با ویژگی‌های طبیعی آن‌ها بیان‌گر قواعد موجود در طبیعت است و رابطه اشیا با ویژگی‌های طبیعی آن‌ها، خواه از شکل نخست باشد، خواه از شکل دوم، بیانگر قواعد موجود در طبیعت است (همان، ص ۶۱۹). همان‌طور که مشاهده گردید، ابن‌سینا در استدلال خود، پس از آن‌که با استمداد از مباحث منطقی یا بهتر بگوییم، مباحث معناشناسانه، به‌کارگیری لفظی مشتقات را تحلیل کرد، درصدد تبیین قوام ویژگی‌های طبیعی به «طبیعت درونی اشیا» برآمد. اکنون به بررسی این موضوع پرداخته می‌شود.

مشتقات پنج‌گانه طبیعت

می‌توان پیشینه به‌کاربردن الفاظ مشتق از طبیعت را، به ارسطو بازگرداند. البته ارسطو بحث مفصلی درباره این الفاظ ندارد، بلکه تنها در کتاب سماع طبیعی به تمایز میان «طبیعت»، «دارای طبیعت» و «طبیعی» (به تعبیر ارسطو: «موافق [برسبیل] طبیعت») اشاره‌ای داشته است: «اشیاءئی دارای طبیعت هستند که چنین مبدئی در خود دارند. هر یک از این اشیا جوهر است؛ زیرا موضوع است و طبیعت همیشه به موضوعی نیاز دارد تا در آن جای داشته باشد. اصطلاح موافق [برسبیل] طبیعت هم درباره همه این اشیا به‌کار برده می‌شود و هم درباره صفات ذاتی آن‌ها؛ مانند خاصیت آتش که حرکت به سوی بالا است. این خاصیت نه طبیعت است و نه دارای طبیعت، ولی طبیعی یا

موافق طبیعت است»^۱ (ارسطو، ۱۳۸۵، ۱۹۲b، ص ۵۸).

از سخنان ارسطو چنین برمی‌آید که ویژگی‌هایی نظیر بالاروندگی آتش، «موافق طبیعت» یا «بر سبیل طبیعت»، محقق می‌شود و این‌گونه ویژگی‌ها مانند «دارایی» نیست که شیء آن را دربرداشته باشد، بلکه منشأ این رفتار طبیعت شیء است (قوم‌صفری، ۱۳۸۷، ص ۱۰۴-۱۰۶). در ذهن ارسطو، میان طبیعت شیء و چنین ویژگی‌هایی واسطه‌ای نیست که بتوان گفت شیء «دارای طبیعت» است. در نتیجه، اشیا طبیعی، «طبیعی» بوده، «بر سبیل طبیعت» حرکت می‌کنند و از آن‌جا که براساس بخشی از سخنان ارسطو «طبیعت» خود به‌مثابه صورت در اشیا است که نیاز به موضوع (ماده) دارد، چنین ویژگی‌هایی از ذات اشیا برخاسته، به‌مثابه صفات ذاتی در اشیا هستند^۲ (ارسطو، ۱۳۸۵، ۱۹۲b، ص ۶۰). در واقع، ارسطو از میان مشتقاتی که برای طبیعت ذکر می‌کند، دو مشتق «طبیعی» و «بر سبیل طبیعت» را دارای تطابق مفهومی دانسته، میان این دو مشتق و «دارای طبیعت بودن» تمایز می‌نهد. او در مقابل «طبیعت» که علت رفتار شیء طبیعی است، به تبیین محصولات صنعت می‌پردازد که هیچ مبدأ پیدایشی در خود ندارد (همان، ۱۹۲b، ص ۵۸).

ابن‌سینا در بسط گفتار موجز ارسطو، در مقاله اول از فن اول بخش طبیعیات کتاب *الشفا* به بحث از مشتقات طبیعت می‌پردازد^۳ (ابن‌سینا، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۳۸). او در این بخش، بهره خود را از تلفیق دو حوزه معناشناسی و متافیزیکی برده، استدلال متافیزیکی خود را برپایه مباحث معناشناسانه بنا می‌نهد. در این استدلال که مقدمات آن از تحلیل معنایی و زبانی طبیعت و مشتقاتش حاصل آمده، قوام ویژگی‌های طبیعی بر طبیعت (ذات) اشیا نتیجه گرفته شده است. به‌طوری که، وی با استناد به اصل مذکور، گریزی به مباحث وجودشناختی ویژگی‌های طبیعی زده، تبیین جهان‌شناختی خود را درباره اشیا طبیعی و آثار و احکام آن‌ها عرضه می‌دارد. اینک هر یک از مشتقات پنج‌گانه طبیعت، به‌طور

۱- رأس سه اصطلاح (according to nature)، (by nature) و (have a nature) را به‌ترتیب در معانی «موافق [بر سبیل] طبیعت»، «طبیعی» و «دارای طبیعت» برای بیان مقصود ارسطو استفاده کرده است (Aristotle, 1936: 2.1, 192a, P. 17-20). دکتر لطفی نیز در ترجمه سماع طبیعی عبارت «موافق طبیعت» را در ترجمه (according to nature) آورده است (ارسطو، ۱۳۸۵، ۱۹۲a، ص ۵۸). ولی در متن حاضر نگارندگان عبارت «بر سبیل طبیعت» را برگردان مناسب‌تری از این عبارت می‌دانند؛ زیرا به نظر می‌رسد مقصود از به کار بردن این عبارت توسط ارسطو و پس از آن ابن‌سینا، آن است که میان طبیعت و این‌گونه مشتقات واسطه‌ای نیست. در حالی که در عبارت «موافق طبیعت» به وضوح پای دو امر یعنی طبیعت و امری که موافق با آن است، در میان است. ضمن آن‌که اموری مانند «موافقت» از امور نفسانی به شمار می‌روند که از جهتی در مقابل امور طبیعی قرار دارند.

۲- همان‌طور که پیش از این آمد، ارسطو درباره طبیعت معانی دیگری نیز آورده است که در جای خود قابل تأمل است.

۳- «هاهنا ألفاظ تستعمل، فیقال الطبیعة و الطبیعی و ماله الطبیعة و ما بالطبیعة و ما بالطبع و ما یجری المجری الطبیعی».

مجزا مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۱- طبیعی بودن

نخستین واژه‌ای که به نظر ابن‌سینا از «طبیعت»، مشتق شده‌است، «طبیعی بودن» است. این عبارت در کتاب *الشفا* با لفظ «الطبیعی» آمده است.^۱ ابن‌سینا در تحلیل این مشتق می‌گوید: «هر چیز که منسوب به طبیعت است، طبیعی است» (*ابن‌سینا، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۳۸*).

حال جای این پرسش است که چه چیزهایی منسوب به طبیعت هستند؟ و آیا میان منسوب و منسوب‌الیه واسطه‌ای قابل تصور است یا نمی‌توان چنین واسطه‌ای تصور کرد؟ در پاسخ به این مسئله، ابن‌سینا دو دسته اشیا را منسوب به طبیعت می‌داند.

دسته نخست - دسته نخست، شامل اشیائی است که طبیعت «در» آن‌هاست. ابن‌سینا تعبیر «فیه الطبیعه» را برای بیان مقصود خود به کار برده است (*همان‌جا*). اشیائی که طبیعت در آن‌هاست، یا بسائط هستند یا مرکبات. در بسائط، طبیعت همان صورت است؛ مثلاً صورت آب همان طبیعت اوست. در واقع، در بسائط، صورت اگر نسبت به حرکات و افعال لحاظ شود طبیعت نامیده می‌شود و اگر مقوم نوع باشد، صورت نامیده می‌شود. ابن‌سینا در این باره می‌گوید: «پس طبیعت آب، همان حقیقتی است که به واسطه آن آب، آب است. ولی همین حقیقت به اعتباری صورت و به اعتباری طبیعت است. پس حرکات آن از آن حیث که حرکات و افعالی از او صادر می‌شود، طبیعت آن نامیده می‌شود و از آن حیث که مقوم نوع است، آب است که اگر التفات به آن حرکات و افعال نباشد، صورت نامیده می‌شود» (*همان، ص ۳۴*). در مرکبات، طبیعت، جزئی از صورت است؛ به طوری که می‌توان گفت در اشیاء مرکب مانند «انسان»، طبیعت جزئی از آن شیء مرکب است. اگر همان گونه که ابن‌سینا می‌گوید طبیعت در اشیاء بسیط همان صورت است، پس ارتباط مستقیمی میان ویژگی‌های طبیعی و ویژگی‌های ذاتی برقرار می‌شود (*همو، ۱۳۷۵، ص ۷۵-۷۳*)؛ زیرا صورت، با فصل که از مقومات ذات است، ارتباط خاصی دارد. نظریه ابن‌سینا در اشیاء مرکب نیز به مسئله مباشرت طبیعت در اشیاء طبیعی مربوط می‌شود.

توضیح این نکته مناسب است که فخر رازی در کتاب *المباحث المشرقیه* به این بیان ابن‌سینا که

۱- «وَأما الطبيعي فهو كل منسوب إلى الطبيعة، و المنسوب إلى الطبيعة هو إما ما فيه الطبيعة و إما ما عن الطبيعة... هو الجسم المتحرك بطباعه.»

در مرکبات، طبیعت جزئی از صورت است، سه اشکال مهم وارد کرده است. پرداختن به اشکالات فخر رازی از حوصله این نوشتار خارج است، ولی به این مطلب بسنده می‌شود که با توجه به موضع ابن‌سینا درباره نقش طبیعت در نفوس، می‌توان گفت منظور ابن‌سینا از این که طبیعت، جزئی از صورت است، آن است که طبیعت مبدأ مباشر است؛ زیرا صورت خود از بسائط است و نمی‌تواند دارای جزء باشد. در غیر این صورت، اشکالات فخر رازی بر ابن‌سینا وارد خواهد بود (رازی، ۱۴۰۴هـ ج، ص ۵۲۴).

دسته دوم - هر چیزی که «از» طبیعت برآمده، منسوب به طبیعت است. ابن‌سینا برای بیان مقصود خود عبارت «ما عن الطبیعه» را به کار می‌برد. وی در ارتباط با واژه «عن» و ارتباط مفهومی این واژه با طبیعت مسئله «صیوروت» و «تبدل» را پیش می‌کشد. به طور کلی، از منظر ابن‌سینا در امور طبیعی، یا صیوروت رخ می‌دهد، یا یکی از اعراض به دیگری مبدل می‌شود و در هر صورت، فقط اموری این شایستگی را دارند که از طبیعت پدید آیند که به نهج واحد رفتار کنند (ابن‌سینا، ۱۴۰۴ج، ص ۱). بدین ترتیب، ملاک مورد تأیید ابن‌سینا برای طبیعتی بودن رفتار اشیا، رفتار اشیا به نهج واحد و تخلف‌ناپذیری آن‌ها از طبیعت خویش، در هنگام صیوروت یا تبدل است (همان، ص ۲۹).

به نظر می‌رسد ابن‌سینا آثار، حرکات و شرایط زمانی و مکانی را پدید آمده «از» طبیعت دانسته، بدین واسطه درصدد تبیین رخدادهای طبیعی است. به نظر او، هر تغییری که در اشیا، طی فرآیندی زمان‌مند و در مکانی خاص رخ می‌دهد، تنها یک عامل دارد و آن طبیعت اشیا مداخله‌کننده در فرآیند تغییر است. حتی اگر شرایط دیگری نیز بر فرآیند تغییر در اشیا تأثیر بگذارد، این طبیعت است که اشیا را در هر شرایطی هدایت کرده، نیروهای وارد شده بر اشیا را در درون آن تعدیل می‌کند (همان، ص ۲۸).

بدین ترتیب، هرگاه از طبیعتی بودن یک ویژگی سخن به میان می‌آید، مقصود بیان این اصل متافیزیکی است که نسبت شیء طبیعی و ویژگی‌ای از آن است که منسوب به طبیعت است.

۲- دارای طبیعت بودن

دومین واژه‌ای که ابن‌سینا به عنوان مشتق طبیعت از آن یاد می‌کند، «دارای طبیعت بودن» است که با تعبیر «ما له الطبیعه» بیان شده است (ابن‌سینا، ۱۴۰۴ج، ص ۱؛ همان، ص ۲۸)؛ یعنی هر شیء که دارای ویژگی‌های طبیعی است، دارای طبیعتی است که قائم به آن است.

بر این اساس، به‌رغم معنای ظاهری عبارت «ما له الطبیعه»، غرض از بیان آن که شیئی دارای طبیعت است، آن است که آن شیء تحت فرمان طبیعت قرار دارد. قید «فی نفسه» در این فقره از عبارت ابن‌سینا اشاره به این نکته دارد که شیء طبیعی استحقاق ذاتی دارد تا واجد ویژگی‌های طبیعی

باشد و میان طبیعت و ویژگی‌ای که دارای آن است، «غیری» واسطه نیست. عبارت «هو الجسم المتحرک بطباعه» مؤید دیگری برای این مطلب است^۱ (ابن‌سینا، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۳۸).

۳- بر سبیل طبیعت بودن

به باور ابن‌سینا، آنچه «بر سبیل طبیعت» است یکی دیگر از مشتقات «طبیعت» است. او با عبارت «ما بالطبیعه» به این معنا اشاره کرده است. به نظر می‌رسد در این فقره از عبارت ابن‌سینا قید «وجوده بالفعل» اشاره به بسائط دارد؛ زیرا فعلیت از آن صورت است و عبارت «قوامه بالفعل عن الطبیعه» اشاره به ترکیبات طبیعی دارد. نکته حائز اهمیت در این باره آن است که ابن‌سینا برای هر قسم از این اشیاء بسیط و مرکب دو نوع موجودیت در نظر گرفته، بر این باور است برای مجموعه اشیاء بسیط و مرکب دو نوع موجودیت و تحقق قابل تصور است^۲ (ابن‌سینا، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۳۸). توضیح آن که اشیا در دو مرتبه وجودی محقق می‌شوند:

۱- اشیا در یک مرتبه به وجود طبیعت شخصی محقق می‌شوند. هر یک از اشیا در این حال، همان طبیعت (ذات) به شرط شیء است که دارای ویژگی‌هایی است که مختص به آن است. این طبیعت برای هر شخص فعلیت داشته، صورت مکمله آن شخص به شمار می‌آید. ابن‌سینا تحقق این مرتبه از وجود اشیا را تحقق موجودیت مرتبه اول اشیا خوانده است.

۲- تحقق اشیا در قالب انواع طبیعی، تحقق مرتبه دوم موجودیت اشیا، از نظر ابن‌سینا است. تحقق این نوع موجودیت بر پایه ویژگی‌هایی ذاتی (طبیعی) اشیا صورت می‌گیرد. ویژگی‌های ذاتی (طبیعی) که شناخت ما از اشیا بر آن‌ها استوار است، محصول قرار گرفتن اشیا در «موقعیت موضع طبیعی» است که با دخالت مؤلفه‌های معرفت‌شناختی به دست آمده است. این ویژگی‌ها به گونه‌ای است که از اجزاء ذات اشیا به شمار می‌رود و در ساختمان انواع به کار گرفته می‌شود (سعیدی مهر و کریمی، ۱۳۹۲، ص ۵۳-۵۴).

بدین ترتیب، ابن‌سینا از تحلیل این مشتق، به تبیین وجودشناختی اشیاء طبیعی و آثار آنها در مراتب وجودی می‌پردازد. در نظر او، ویژگی‌های طبیعی اشیا خواه این اشیا بسیط باشند، خواه مرکب و هر یک از این دو، خواه در مرتبه شخصیه محقق شوند، خواه در مرتبه نوعیه، وابسته به طبیعت

۱- «و أما ماله الطبیعة فهو الذی فی نفسه مثل هذا المبدأ و هو الجسم المتحرک بطباعه»

۲- «و أما ما بالطبیعة فهو کل ما وجوده بالفعل من الطبیعة أو قوامه بالفعل عن الطبیعة ...»

آن‌هاست و مفارق از آن نیست.

۴- بر سبیل طبع قرار داشتن

چهارمین مشتقی که ابن سینا از مبدأ اشتقاق «طبیعت» برگرفته است، «بر سبیل طبع قرار داشتن» است. او با عبارت «ما بالطبع» به این مشتق اشاره داشته است^۱ (ابن سینا، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۲۸). به اعتقاد ابن سینا، اشیاء برای آن که استحقاق داشته باشند که واجد ویژگی‌های طبیعی باشند، لازم است شرایط قرار گرفتن در هر دو مرتبه وجودی شخصی و نوعی را داشته باشند. توضیح آن که هر شیء علاوه بر این که دارای طبیعت شخصیه است؛ یعنی دارای اعراضی لازم و مفارق است که به آن شیء ضمیمه شده و آن را متشخص می‌کنند، دارای هویت خاصی است که در قالب انواع طبیعی از آن یاد می‌شود (همو، ۱۴۰۴، ص ۲۲۸). هر گاه چنین شرایطی به واسطه قوه طبیعت برای شیء محقق شود، آن شیء در مسیر طبع خویش قرار گرفته، در اصطلاح بر سبیل طبع خویش است (همو، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۲۸). ابن سینا در کتاب *التعلیقات* درباره جسمی که در مسیر طبع قرار گرفته، چنین می‌گوید: «طبع در اصطلاح به قوه‌ای در اجسام گفته می‌شود که آن‌ها را به کمال حقیقی خویش می‌رساند» (همو، ۱۴۰۴، ص ۲۲۸).

شایان ذکر است که گاهی ابن سینا برای طبع معانی‌ای ذکر می‌کند که در نگاه بدوی، یکی از دو مرتبه وجودی اشیاء طبیعی را در بر می‌گیرد. به عنوان نمونه می‌گوید: «طبع (به هیئت گفته می‌شود که به وسیله آن هر نوعی استکمال می‌یابد. خواه این هیئت فعلی باشد، خواه انفعالی... (به نظر می‌رسد که) طبع به اعتباری اعم از طبیعت است؛ زیرا طبیعت گاهی موارد جزئی، مانند «داشتن انگشت زائد» یک فرد، را نیز شامل می‌شود. شاید بتوان گفت که این موارد، برحسب طبیعت شخصی، طبعی‌اند هرچند بر حسب طبیعت نوعی، مطابق طبع نیستند» (همو، ۱۴۰۰، ص ۹۸).

در یک تفسیر ابن سینا در این عبارت، تنها مرتبه وجودی انواع طبیعی را بر سبیل طبع می‌داند و مرتبه شخصی طبیعی را از دایره شمول آن بیرون می‌داند. اما به نظر می‌رسد در نگاه دقیق‌تر، بتوان گفت آن‌جا که ابن سینا طبع را اعم از طبیعت دانسته، صرفاً ملاحظات زبان‌شناختی را در نظر گرفته است و در تحلیل فلسفی آن قائل به یگانگی بین طبع و طبیعت است. در این نگاه، نفوس حیوانی و نباتی نیز از آن جهت دارای طبع هستند که قوه طبیعت در آن‌ها عاملیت داشته و فاعل قریب حرکات آن‌ها به شمار می‌رود (همو، ۱۹۸۰، ص ۱۸؛ همو، ۱۳۷۹، ص ۲۲۸؛ همو، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۳۴).

۱- «و أما ما بالطبع فهو كل ما يلزم الطبيعة كيف كان على مشاکلة القصد...»

خلاصه آن که اختلاف طبع و طبیعت به اعتبار این دو لفظ باز می‌گردد و هم‌چنان، هنگامی که از ویژگی‌های طبیعی که بر سبیل طبع قرار دارند، یاد می‌شود، مقصود قیام این ویژگی‌ها بر طبیعت شیء است.

۵- در مجرای طبیعت بودن

پنجمین و آخرین لفظی که ابن‌سینا به‌عنوان مشتق «طبیعت» به آن می‌پردازد، «در مجرای طبیعت بودن» است. او با اصطلاح «ما یجری مجری الطبیعی» به این مفهوم اشاره دارد^۱ (ابن‌سینا، ۱۴۰۴ج، ج ۱، ص ۲۸). ابن‌سینا درصدد است در تفسیر این مشتق به این مسئله پاسخ دهد که چگونه طبیعت عامل رفتارهای به ظاهر متضادی در اشیا است؟ مثلاً همواره، انسان‌های مشاهده شده دارای پنج انگشت هستند؛ اما انسان «شش انگشتی» هم، اگر چه به طور نادر، مشاهده شده است. چگونه می‌توان دو نوع رفتار متفاوت را از طبیعت توجیه کرد؟

به باور ابن‌سینا، گستره دامنه مصادیق آن‌چه در مجرای طبیعت است، از گستره دامنه مصادیق آنچه بر سبیل طبیعت است، محدودتر است. وجود انسان «شش انگشتی» اگر چه بر سبیل طبیعت یا طبیعی است، اما در مجرای آن نیست. آن‌چه در مجرای طبیعت است یک قیاس خفی را در خود دارد. کبرای این قیاس به این نحو است که «هر رخدادی که اکثری و دائمی باشد، آن رخداد در مجرای طبیعت است.» پس رخدادهای اقلی اگر چه طبیعی هستند، اما در مجرای طبیعت نیستند.

ابن‌سینا در مواجهه با مسئله رخدادهای اقلی، آن‌ها را این‌گونه توجیه می‌کند. وقتی ما با رخدادهایی چون «بزرگ بودن سر» یا «شش انگشتی بودن» مواجه می‌شویم در نظر اول می‌پنداریم این امور غیرطبیعی هستند؛ اما در واقع، این امور نیز بر سبیل طبیعت هستند. او دو تبیین برای وقوع رخدادهای اقلی مطرح می‌کند:

نخست آن که در چنین اموری، ممکن است طبیعت عرض غریب آن رخداد باشد؛ یعنی طبیعت باواسطه امری دیگر، علت بروز چنین رخدادی است؛ مثلاً نوع تغذیه مادر در دوران بارداری ممکن

۱- «و أما ما یجری مجری الطبیعی، فمثل الحركات و السکونات التي توجهها الطبيعة بنفسها لذاتها لا خارجة عن مقتضاها...»

است سبب بروز ضایعه‌ای در ساختمان بدن جنین شود و آن ضایعه استعداد آن را داشته باشد که علت «شش انگشتی بودن» فرزند شود. طبیعت در اینجا با واسطه امری دیگر علت بروز چنین رخدادی شده‌است؛ یعنی طبیعت علت پیدایش آن ضایعه است و علت مستقیم آن رخداد نیست. دیگر آن که ممکن است ماده رخداد اقلی که پذیرنده و قبول‌کننده طبیعت است، با ماده‌ای که پذیرای امر اکثری و دائمی است، متفاوت باشد؛ مثلاً بدن جنین تشکیل شده در رخداد اقلی به دلایل اختلالات کروموزومی، صورت «بزرگ بودن سر» را بپذیرد. این صورت در اشیاءی مرکب همان طبیعت اوست. پس رخداد «بزرگ بودن سر» اگرچه در مجرای طبیعت نیست ولی امری طبیعی است و طبیعت علت و مبدأ وجود چنین رخدادی است.

قابل توجه است که رخدادهایی نظیر «شش انگشتی بودن» و «بزرگ بودن سر» بر سبیل طبیعت هستند. پس هم‌چنان می‌توان گفت «طبیعت» علت فی‌نفسه هر گونه تغییر در اشیای طبیعی است. یعنی واسطه بودن طبیعت تنها به اعتبار لفظی است و اگر نه طبیعت همواره علت قریب هر رخداد طبیعی است. به این اعتبار رخدادهای اقلی اگر چه طبیعی هستند ولی در مجرای طبیعت نیستند. وجود رخدادهای اقلی اگر چه «در مجرای طبیعت» نیست، اما دارای طبیعت کلی است. وجود چنین اموری تنها بیانگر آن است که این امور با سایر اموری که در مجرای طبیعت هستند، در طبیعت شخصیه متفاوت هستند. در مثال ذکر شده، وجود ماده‌ای زائد که بر اثر تغذیه خاص مادر در جنین پدیدار شده، باعث شده‌است تا جنین استعداد داشتن «شش انگشت» را داشته باشد و بر اساس طبیعت کلی، چنین امری در وی محقق شود. پس امور اقلی نه تنها دارای طبیعت کلی هستند، بلکه همواره دارای طبع نیز هستند. در واقع، هیچ کنش و واکنشی در شیء طبیعی به دور از طبیعت آن رخ نمی‌دهد. در پدیده‌های اقلی مانند «انسان شش انگشتی» نیز، واسطه غریب، بر طریق طبیعت عمل می‌کند و شیء، هم‌چنان در مسیر تعیین شده از طبیعت خویش حرکت می‌کند. به دیگر سخن،

آن شیئی نیز که بر طریق طبیعت عمل می‌کند، شیء طبیعی است (ابن‌سینا، ۱۴۰۴ ج، ۱، ص ۴۰). همان‌طور که از شرح و بسط ابن‌سینا درباره مشتقات به دست آمد، نقطه اشتراک مشتقات پنج‌گانه‌ای که ابن‌سینا برای طبیعت ذکر می‌کند، اصل وجودشناختی قیام آن‌ها بر «طبیعت» است و اختلاف آن‌ها مربوط به مباحث معناشناسی است.

رجحان مشتقات بی‌واسطه

از میان مشتقات پنج‌گانه‌ای که ابن‌سینا برای «طبیعت» ذکر کرده‌است، دو مشتق طبیعی بودن و برسبیل طبیعت بودن بیان‌کننده رابطه حقیقی میان «طبیعت» و مشتقات آن است. بدان دلیل که به

مجرد این که مدرک، «طبیعی بودن» شیء را ادراک کند، بلافاصله و بدون این که به واسطه دیگری نیاز داشته باشد، «طبیعت» را درمی یابد، حکم می کند: «طبیعت طبیعی است» یا «طبیعت بر سبیل طبیعت است». در صورتی که سایر مشتقات یعنی دارای طبیعت بودن و در سبیل طبع قرار داشتن و در مجرای طبیعت بودن ظاهراً واسطه ای را در خود ملحوظ کرده است. هرچند در تفسیر آن از سوی ابن سینا، آشکار شد که چنین الفاظی هنگامی که در معنای حقیقی خود به کار روند، قابلیت آن را دارند که به معانی «طبیعی بودن» و «بر سبیل طبیعت» تأویل برده شوند.

نتیجه گیری

از بازسازی استدلال ابن سینا روشن می شود وی به منظور بازشناسی متافیزیکی ویژگی های طبیعی، از تحلیل واژه «طبیعت» و مشتقاتش سود جست، چنین نتیجه می گیرد که اشکال گوناگون در به کارگیری لفظی مشتقات فلسفی طبیعت، در تفسیری معناشناسانه، از قیام ویژگی های طبیعی بر طبیعت اشیا حکایت دارد و وجود واسطه در کاربردهای لفظی مشتقات، میسر نیست. به این ترتیب، آشکار می شود:

- ۱- موضوع گزاره هایی که محمول آن ها مشتقات طبیعت واقع می شود، «ذات» اشیا طبیعی است و هر شیئی در درون خود قوا و استعدادی دارد که تحریک و تعدیل و تسکین اشیا برعهده آن است.
- ۲- در تصویر ابن سینا از گزاره هایی که ویژگی های طبیعی را به طبیعت شیء نسبت می دهند، هر شیء طبیعی استحقاق ذاتی دارد تا از دو مرتبه وجودی شخصیه و نوعیه بهره مند شود و مبدأ این هر دو مرتبه، در خود اشیا وجود دارد؛ خواه ویژگی های این مراتب به طور اقلی نمود داشته باشد، خواه به طور اکثری.

دست آخر این که استدلال فوق اگر چه از تحلیل معنایی آغاز شده، ولی به نتایج متافیزیکی سرانجام یافته است. به طوری که ابن سینا تبیین جهان شناختی خود را درباره اشیا طبیعی بر آن استوار نموده، نتایج آن را در طبیعت شناسی خود پیاده سازی کرده است.

منابع و مأخذ

- ابن سینا، شیخ رئیس ابوعلی (۱۳۷۵)، **الاشارات و التنبیهات**، شرح نصیرالدین الطوسی و شرح شرح قطب الدین الرازی، قم، نشر البلاغه
- _____ (۱۴۰۴ الف)، **التعلیقات**، تحقیق عبد الرحمن بدوی، بیروت، مکتبه الاعلام الاسلامی
- _____ (۱۹۸۹ م)، **الحدود**، تحقیق ملیه ماریه جواشیون، القاہرہ، الہیئۃ المصریہ
- _____ (۱۴۰۰ هـ)، **الرسائل**، قم، انتشارات بیدار
- _____ (۱۴۰۴ ب)، **الشفاء (الالہیات)**، تحقیق ابراہیم مدکور، الاب قنواتی، سعید زائد، قم، مکتبه آیہ اللہ المرعشی
- _____ (۱۴۰۴ ج)، **الشفاء (الطبیعیات)**، تحقیق ابراہیم مدکور، محمود قاسم، قم، مکتبه آیہ اللہ المرعشی
- _____ (۱۴۰۴ د)، **الشفاء (المنطق)**، تحقیق ابراہیم مدکور، طہ حسین باشا، قم، مکتبه آیہ اللہ المرعشی
- _____ (۱۹۸۰ م)، **العیون الحکمہ**، تحقیق عبد الرحمن بدوی، بیروت، دار القلم
- _____ (۱۳۷۹)، **النجاه من الغرق فی بحر الضلالت**، ویرایش محمد تقی دانش پڑوہ، تہران، انتشارات دانشگاہ تہران
- ارسطو (۱۳۸۵)، **سماع طبیعی**، ترجمہ محمد حسن لطفی، تہران، انتشارات طرح نو
- بہمنیار بن المرزبان آذربایجانی، ابوالحسین (۱۳۷۵) **التحصیل**، مصحح مرتضی مطہری، تہران، انتشارات دانشگاہ تہران
- الخراسانی، محمد کاظم (۱۳۸۴)، **کفایہ الاصول**، قم، المؤسسہ النشر الاسلامیہ
- الرازی، فخرالدین (۱۴۰۴ هـ)، **شرح الفخر الرازی علی الاشارات**، قم، مکتبه آیہ اللہ المرعشی
- سعیدی مہر، محمد، کریمی، سکینہ (۱۳۹۲)، **«اصول طبیعت‌شناسی ابن سینا»**، فلسفہ علم، دورہ ۳، شماره ۲، تہران، پژوهشگاہ علوم انسانی
- طوسی، نصیرالدین (۱۳۷۵)، **شرح الاشارات و التنبیهات**، قم، نشر البلاغه

- قوام صفری، مهدی (۱۳۸۷)، «*ارسطو و بنیان‌گذاری تبیین علمی*»، پژوهش‌های فلسفی، نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز، بهار و تابستان ۱۳۸۷
- کریمی، سکینه (۱۳۹۲)، *خوانش ابن سینا از ضرورت قوانین طبیعت با نظر به ذات‌باوری معاصر*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد به راهنمایی محمد سعیدی مهر، تهران، دانشگاه آزاد واحد علوم و تحقیقات
- محقق داماد، سید مصطفی (۱۳۷۸)، «*بساطت و ترکیب مشتقات در بستر علوم عقلی*»، فلسفه، کلام و عرفان، خردنامه صدرا، شماره ۱۶
- مطهری، مرتضی (۱۳۸۱)، *مجموعه آثار شهید مطهری*، ج ۹، شرح مبسوط منظومه، تهران، صدرا
- مظفر، محمد رضا (۱۳۷۷)، *اصول الفقه*، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی

- Aristotle (1936), *Physics*, revised Greek text with introduction and commentary by William David Ross, Oxford: Clarendon Press, 1936
- Lyons, John (1995), *Language and Linguistics: An Introduction*, Cambridge: Cambridge University Press
- Tahiri, Hassan (2008), *the Unity of Science in the Arabic Tradition: Science, Logic, Epistemology and Their Interactions*, Ed: Shahid. Rahman, Tony Street, Hassan Tahiri, New York City: Springer, Vol. 11
- Yule, George (1991), *the Study of Language*, Cambridge: Cambridge University Press